

# شرق ایران و نظریه امنیت پایدار

نوشته محسن قانع بصیری

برای ایجاد یک ساختار نظری و عملی برای امنیت ملی و منطقه‌ای ناگزیریم به تصویری صحیح از ژئوپلتیک سیاسی - اقتصادی و فرهنگی ایران دست یابیم. به عبارت بهتر سه حوزه ارتباطی باید برای طرح امنیت ملی ایران در سطح جهانی مورد ارزیابی قرار گیرد:

۱- رابطه ایران با منطقه خود  
۲- رابطه ایران با جهان و حوزه‌های قدرت در آن  
۳- رابطه منطقه با جهان  
اصولاً دستگاه سیاست خارجی یک کشور بدون وجود چنین نظریه‌ای توان تعریف امنیت ملی خود را ندارد و به ناچار درگیر بن‌بست‌های خطرناکی خواهد شد.

مطالعات تاریخی - ژئوپلتیکی ایران نشان می‌دهد که امنیت ملی ایران در نگاه به شرق جغرافیایی آن نهفته است. نگاه کنید به سابقه طولانی متجاوز از ۲۰۰۰ سال مراودات فرهنگی و تجاری ایران با شرق جغرافیایی خود (جاده ابریشم) و نقش محوری ایران در این جاده؛ به طوری که در این دوره طولانی زبان تجاری بین‌المللی جهان فارسی بود. به طوری که اولین کشیش‌هایی که برای تبلیغ به چین و هند رفتند، و حتی مارکوپولو ناچار شدند برای ایجاد ارتباط در چین و هند زبان فارسی بیاموزند. در حالی که از طریق غرب ایران از طریق اشرافیت اموی و عباسی زبان عربی به ما تحمیل می‌شد و ما را موالی [بردگان] می‌خواندند. درحقیقت هدف آن‌ها امحاء زبان فارسی و جایگزین کردن زبان عربی بود. همان طوری که در مصر و شمال آفریقا عمل کردند. این تنها مراودات ایران با شرق جغرافیایی‌اش بود که توانست برخلاف مصر و ترکیه که زبان خود را از دست دادند، زبانش را حفظ کند و حتی آن را در قالب ساختار زبان دری تکامل بخشد. تقریباً همه صاحب‌نظران زبان فارسی را یکی از نیروهای وحدت ملی - فرهنگی ایرانیان می‌دانند که اگر چنین باشد، باید نگاه به شرق جغرافیایی و



همان طور که زبان دری از خراسان بزرگ به سوی غرب و مرکز و جنوب ایران به حرکت درآمد تاریخ نشان می‌دهد که قدرت‌های سیاسی، استقلال طلب ایرانی که توانستند بر حکومت‌های بنی‌امیه و بنی‌عباس پیروز شوند، همگی از

شرق ایران برخاسته بودند. نگاه کنید به ابومسلم خراسانی که از شرق ایران به حرکت درآمد و سلسله بنی‌امیه را ساقط کرد. همچنین نگاه کنید به خواجه نصیرالدین طوسی که به شرق ایران تعلق داشت و توانست سلسله ششصد ساله عباسیان را سرنگون کند.

نگاه تاریخی نشان می‌دهد که هرگاه شرق ایران امنیت یافته است، ما صاحب نیرویی بسیار قوی شده‌ایم و برای مدت‌های زیادی توانسته‌ایم امنیت ملی خود را در منطقه حفظ کنیم. نگاه کنید به استراتژی دقیق و بسیار جالب شاه‌عباس و مشاوران متفکرش. شاه‌عباس خوب می‌دانست که تا شرق جغرافیایی ایران را امن نکند توانایی مبارزه با عثمانی‌ها را نخواهد داشت. شاید برای شما جالب باشد که بدانید شاه‌عباس حتی حاضر شد تبریز را هم به ترکان عثمانی بدهد تا بتواند با آن‌ها قرارداد صلحی موقت امضاء کند و فرصت کافی داشته باشد که به شرق ایران بپردازد. وی پس از آن که شرق ایران را امن کرد و خیالش از این منطقه راحت شد با چنان نیرویی به ترکان عثمانی حمله برد که نه تنها آن‌ها مجبور شدند تمامی مناطقی را

مبادلات و ارتباطات با آن را یکی از مهم‌ترین دلایل حفظ و توسعه زبان فارسی دانست. هرچه از شرق ایران به غرب ایران نزدیک شویم می‌بینیم که امکان دفاع برای حفظ زبان فارسی ضعیف‌تر می‌شود. به طوری که یکی از عللی که ساکنان مناطق آذربایجان و شرق ترکیه از قرن چهارم و پنجم به تدریج زبان فارسی را که به آن تکلم می‌کردند از دست دادند، دوری آن‌ها از شرق جغرافیایی بود. در زمان مولانا مردم شهر قونیه اکثراً فارسی می‌دانستند و فارسی صحبت می‌کردند. اما تقریباً از همان زمان‌ها زبان ترکی بر زبان فارسی چیره شد. البته این چیرگی هم بیشتر ماهیت سیاسی داشت و زبان فارسی هیچ‌گاه نفوذ فرهنگی خود را در این مناطق از دست نداد. نمونه‌اش تولد بزرگترین غزلسرای معاصر زبان فارسی، یعنی شهریار از این مناطق است. در مقابل تمامی کوشش‌های حکومت شوروی بعد از جنگ جهانی دوم برای نابودی زبان فارسی و حتی کوشش‌های توطئه‌وارانه اخیر برای این هدف نتوانسته است زبان فارسی را در شرق ایران (خراسان بزرگ) از بین ببرد.

که با نیروی نظامی به دست آورده بودند پس بدهند، بلکه تا مدت‌های دراز فکر حمله به ایران و اشغال آن را از ذهن خود خارج کردند. جالب آن است که صفویه درست به دلیل بی‌توجهی شاه سلطان حسین به شرق ایران و اعزام حاکمان متعصب به این منطقه سنی‌نشین و تحت فشار قرارداد آن‌ها، امنیت شرق ایران را از دست داد و به همین دلیل سلسله صفویه در زمان او سقوط کرد. بی‌علت نبود که نادر مرکز حکومت خود را در شرق ایران و منطقه کلات و مشهد قرارداد تا بتواند این ضعف را جبران کند.

### تحرك در منطقه ژئوپلیتیکی مناسب

هیچ‌گاه از خود سؤال کرده‌اید که چرا ترکان عثمانی با آن ارتش مقتدر که توانست تا دروازهٔ وین پیش برود نتوانستند به اصفهان حمله‌کنند، اما چند افغانی معترض، آن هم بدون یک نظام حکومتی منضبط توانستند به سهولت اصفهان را تسخیر کنند و سلسله صفویه را از پای درآوردند؟ در جواب باید گفت علت در همان استراتژی بودن شرق ایران است. وضعیت شرق ایران به گونه‌ای است که در صورت تنظیم رابطه صحیح با آن نیرویی حیرت‌آمیز به ما می‌دهد، و در غیر این صورت تبدیل به نیرویی حیرت‌انگیز در جهت معکوس می‌شود. یعنی حتی با انرژی بسیار کم می‌تواند ما را با بحران‌های خطرناکی مواجه سازد.

هنگامی که به نظریات صاحب‌نظران اقتصاد سیاسی جهان از قرن هجدهم به بعد در مورد ژئوپلیتیک منطقه غرب آسیا توجه کنید متوجه می‌شوید همگی آن‌ها، افغانستان و به خصوص استراتژیک بودن هرات و تنگه خیبر را مورد تاکید قرار داده‌اند. آن‌ها می‌گویند حرکت از شمال آسیا به جنوب آن تنها از طریق همین دو منطقه میسر است، چرا که در شرق آن با کوه‌های هیمالیا و در غرب آن با دریای خزر و صحراهای خطرناکی که فاقد راه و امکانات است روبرویم. دلیل این اهمیت را می‌توانید در برخورد محمدشاه قاجار و انگلیس برسر مسئله هرات جستجو کنید. هنگامی که محمدشاه قاجار خواست آرزوی ایرانیان را که پیوند هرات به خاک ایران بود برآورده سازد، و برای برخورد با حاکم متمرکز آن به این منطقه سپاه گسیل داشت، انگلیسی‌هایی که از افغان‌ها خاطره خوشی نداشتند (قتل عام سربازان انگلیسی

توسط افغان‌ها) به سرعت به کمک حاکم متمرکز هرات شتافتند. آن‌ها حتی به همین هم بسنده نکردند، بلکه برای فشار بیشتر بر محمد شاه بوشهر را اشغال نظامی کردند و علاوه بر آن به تحریک سنیان کرد در محمره (خرمشهر فعلی) پرداختند. این فشار تا آن حد ادامه یافت که محمدشاه بناچار از محاصرهٔ هرات دست برداشت و از درد این شکست دق کرد و مرد.

و سرانجام نگاه کنید به رویدادهای اخیر که چگونه طالبان توانست با فتح هرات به سرعت بر قدرت نفوذ خود به دیگر نقاط افغانستان و به خصوص شمال آن بیفزاید و به سهولت این مناطق را اشغال کند. جالب آن است که در زمانی که طالبان درصدد اشغال هرات بودند ما حتی دو تانک در مرز خود با هرات نداشتیم. و هیچ حساسیتی هم به این حمله از خود نشان ندادیم. این امر نشان می‌دهد که دستگاه دیپلماسی ما از اهمیت هرات یعنی استراتژیک‌ترین شهر غرب آسیا، شهری که از مرز ایران چراغهایش کاملاً قابل مشاهده است بی‌خبر بوده است.

دستگاه دیپلماسی ما هیچ‌گاه به این نکته مهم، یا بهتر بگوییم به این اصل مهم استراتژیک توجه نکرد که معمولاً برای تحرك در یک منطقه ژئوپلیتیکی و تدوین و اجرای تزه‌های امنیت ملی جهت حرکت را به گونه‌ای انتخاب می‌کنند که بتوانند با صرف انرژی کم بازده بیشتری به دست آورند. به عبارت دیگر جهت حرکت باید از سوی مناطق با مصرف انرژی کم به سوی مناطق با مصرف انرژی بیشتر باشد. «جوانان کوبیتی» سردبیر «کریستین ساینس مانیتور» در مقاله‌ای که در کتاب «دشمنان بی‌شمار» آمده است می‌نویسد:

اگر در زمانی که شوروی به افغانستان حمله کرد در ایران یک حکومت ملی قوی وجود داشت در آن صورت اشغال افغانستان توسط روسیه متضمن آن‌چنان هزینه‌ای بود که این کشور از خیرش می‌گذشت.

او سپس ادامه داده می‌نویسد: ما اشتباه کردیم که مصدق را سرنگون کرده و شاه را به جای او آوردیم. چرا که ما با انتخاب شاه دوستی پیدا کردیم که به همان اندازه که با ما دوست بود از شوروی می‌ترسید و به همین دلیل در آن زمان حتی یک تانک در شرق ایران وجود نداشت در حالی که تمامی یا بیشتر نیروهای نظامی ایران در غرب ایران در

### مقابل عراق متمرکز شده بودند.

به طور کلی در دستگاه دیپلماسی ما دو تفکر وجود دارد. تفکر «ام‌القرایی» که ایران را مرکز جهان اسلام تصور می‌کند و براین اساس «اسرائیل» دشمن اصلی تعریف شده و بدین ترتیب نگاه به غرب جغرافیایی در دستور کار قرار می‌گیرد توجه یکسویه به این نظر موجب بی‌توجهی، به شرق ایران گردید. و تفکر دیگر که می‌گوید: جهت تحرك سیاسی منطقه‌ای ما برای ایجاد امنیت ملی باید از سمت شرق ایران تنظیم شود و هر حرکت دیگری باید متناسب با رویدادهایی که در شرق در حال وقوع‌اند تنظیم شوند. بگذارید به تصویری از رویدادهای بعد از انقلاب توجه کنیم.

اگر به یاد داشته باشید، هنگامی که انقلاب اسلامی به نمر رسید گروه‌هایی نادان و گاه نوکر بیگانه، در غرب ایران و در میان اکراد آن منطقه دست به توطئه زده و سودای کردستان مستقل را عنوان کردند. در چهارچوب مسائل داخلی برخورد با آن‌ها امری لازم و یک وظیفه ملی بود. سپس جنگ ایران و عراق آغاز شد. در آن زمان ژئوپلیتیک ایران به شرح زیر بود.

در غرب ایران وضع به گونه‌ای بود که کوچکترین تحرك ما و حرکت ما به سمت غرب موجب وحدت رویه دو ابر قدرت شرق و غرب می‌شد. این وحدت رویه حتی به شعارهای مردم نیز کشانده شد. شعارهایی چون: «آمریکا شوروی مرگ به نبرنگان، خون شهیدان ما (و گاه کرد) می‌چکد از چنگ‌تان!» نشانگر این وحدت رویه بودند. اما در شرق ایران وضع معکوس بود. در افغانستان دو ابر قدرت شرق و غرب در مقابل هم صف‌آرایی کرده بودند و اگر در آن زمان سیاست «موازنه عدمی» در دستورکار دیپلماسی ما قرار می‌گرفت باید به هر صورت ممکن از این موقعیت استفاده می‌کردیم تا بتوانیم از نیروی خود در مشرق ایران برای تغییر جهت تحرك دو ابر قدرت در غرب ایران استفاده کنیم. جالب آن است که به این نکته بسیار مهم دستگاه‌های دیپلماسی دو ابر قدرت آگاه بودند اما دستگاه دیپلماسی ما نه تنها نسبت به آن آگاهی نداشت، بلکه شرق ایران را رها کرد و تمامی انرژی خود را مصروف غرب ایران ساخت. در حالی که بدیهی‌ترین نکته استراتژیک برای تنظیم امنیت ملی رديابی ارتباط دو حوزه شرق و غرب بود.

## موقعیت پیچیده در شرق

یک اصل ژئوپلیتیکی می‌گوید اگر نتوانید از منطقه صحیح یک حوزه ژئوپلیتیکی تحرک خود را شروع کنید، نه تنها ناچار می‌شوید خود را درگیر مناطق انرژی برکنید، بلکه آن مناطقی را که قبلاً می‌توانستند با انرژی کمتر نقشی برجسته در امنیت ملی کشور بازی کنند نیز بتدریج از دست داده و از یک نیروی در وحدت با خود به یک نیروی در تضاد با خود تبدیل می‌کنید (بسیار محتمل است که مناطق انرژی بر، به این ضعف در انتخاب جهت استراتژیکی - ژئوپلیتیکی پی برده و موقع را مناسب برای حمله ببیند). شاید یکی از عللی که صدام به خود اجازه داد به ایران حمله کند، همین بی‌توجهی دستگاه دیپلماسی به جهت صحیح تحرک ژئوپلیتیکی برای قدرت‌گیری امنیت ملی بود. بدین معنی که فقدان تحرک ما در شرق موقع را برای به وجود آمدن یک حوزه نا امن در غرب ایران آماده کرد. در حالی که در زمانی که آمریکا و شوروی در شرق ایران در مقابل یکدیگر قرار گرفته بودند، ناچار بودند برای هر مانور ما در این منطقه بهایی بپردازند. امکاناتی که به هیچ وجه از آن‌ها بهره نبردیم، بلکه اجازه دادیم در منطقه‌ای که پشتوانه و به اصطلاح شیشه عمر امنیت ملی ماست یک نیروی به شدت دشمن رویاروی ما قرار بگیرد. نیرویی که قدرت‌گیری آن تئوری امنیت ملی ما را در این موقعیت، مبهم و گاه غیرقابل دسترس کرده است.

باید توجه داشت که جنگ ما با عراق جنگی مذهبی در عالم اسلام نبود. در سوی مقابل ما یک دیوانه ناسیونال سوسیالیست که شیفته هیتلر بود قرار داشت<sup>(۱)</sup> و این وضعیت منجر به تحریک سنیان در مقابل ما شیعیان نمی‌شد. همین جنگ نشان داد که علی‌رغم کوشش صدام برای تبدیل این جنگ منطقه‌ای به جنگی میان ایرانیان و اعراب (نمونه‌اش تکیه او بر فادسیه) اصولاً چنین تحریکاتی توان تبدیل این جنگ منطقه‌ای به جنگ گروهی و فرامنطقه‌ای را ندارند. اما اگر خدای ناکرده در شرق ایران جنگ ما با افغان‌ها آغاز شود، یک جنگ تمام عیار مذهبی (میان شیعه و سنی) در منطقه‌ای ایجاد خواهد شد که امنیت آن موجب وحدت ملی ما می‌باشد. یعنی خطر از دو سو ما را محاصره خواهد کرد. از یکسو جنگ شیعه و سنی به معنی محاصره کامل ما از هر سو خواهد بود و از سوی دیگر نا امنی شرق ایران موجب در ابهام افتادن امنیت ملی و به خصوص وحدت ملی ما می‌شود.

این که چرا دستگاه دیپلماسی ما تا این حد نسبت به افغانستان و رویدادهای شرق ایران بی‌تفاوت بود و هنوز هم، رویدادهای این منطقه را صرفاً یک جنگ نفتی قلمداد می‌کند. متأسفانه از ناآگاهی این دستگاه از نقش ژئوپلیتیکی شرق ایران برای ایجاد امنیت ملی در جهان تشیع است. هنگامی که شاه سلطان حسین عده‌ای حاکم متعصب شیعه را که برای خوش خدمتی سراسر افغان‌های متعصب سنی را برایش می‌فرستادند، به افغانستان گسیل کرد از همین ناآگاهی رنج می‌برد اکنون نیز تاریخ تکرار شده است. هنگامی که دستگاه دیپلماسی ما بدون توجه به موقعیت استراتژیک هرات، اجازه داد طالبان به سهولت آن را اشغال کنند و جهت کمک به گروههای جهادی را تا حد زیادی محدود به گروههای شیعی کرد، یا نسبت به اهمیت افغانستان بی‌اطلاع بود. و یا در تنظیم ارتباط میان امنیت ملی و تئوری «ام‌القرای» فاقد نظریه بود.

این روزها ما در موقعیت پیچیده‌ای قرار گرفته‌ایم. از یک سو باید حتی‌المقدور از کشیده شدن خود به یک جنگ احتراز کنیم، و از طرف دیگر ناچاریم عزت و غرور خود را نیز حفظ کنیم. آن چه که مهم است این است که بتوانیم از اشتباهات گذشته درس بگیریم. هنوز هم دیر نشده است. بازهم فرصت داریم که به یک تئوری منطقه‌ای برای امنیت ملی خود دست پیدا کنیم. البته به شرطی که بتوانیم موقعیت ایران را به عنوان مرکز جهان تشیع در میان جهان تسنن به خوبی مورد ارزیابی قرار دهیم. این ارزیابی را به دلیل توجه به اهمیت ملی نمی‌توان در چنین جایی عرضه کرد، ولی توجه به آن بسیار حیاتی و مهم است و به خصوص مدیران و تصمیم‌گیران جامعه باید از آن اطلاع داشته باشند.

ما در این جا تنها یک سؤال مطرح می‌کنیم و بقیه این بحث را به صورت یک مکتوب برای مدیران و تصمیم‌گیران جامعه ارسال خواهیم کرد. سؤال این است:

**کدام یک به نفع ماست؟ حکومت‌های ملی منطقه‌ای یا حکومت‌های اسلامی منطقه‌ای؟ به خصوص آن که اصولاً مشروعیت نظام مذهبی ما از تشیع و متون بازمانده از امامان معصوم است. درحالی که این مشروعیت (حداقل در نظر و درازمدت) مورد قبول سنیان نیست. با توجه به این سؤال و جواب‌های احتمالی آن‌ها، تئوری امنیت ملی**

جامعه خودمان را چگونه تبیین خواهیم کرد؟ یعنی در محاصره حکومت‌های مذهبی سنی بودن بهتر است یا در محاصره حکومت‌های ملی منطقه‌ای؟ در آن صورت وضعیت امنیت ملی ما چگونه خواهد شد؟ کدام یک انرژی بر بوده و به آنتاگونیسم غیرقابل کنترل می‌انجامند.

در پایان امیدواریم دستگاه دیپلماسی، دستگاهی باشد که بتواند میان نظریه «ام‌القرای» و تئوری «امنیت ملی»، رابطه‌ای واقع‌بینانه کشف کند. به عبارت دیگر اکنون که دارای یک حکومت اسلامی شده‌ایم به ناچار باید برای تئوری امنیت خود به نظریه‌ای تلفیقی دست پیدا کنیم. حیاتی‌ترین وظیفه ما یافتن یک نظریه تلفیقی میان دو استراتژی ام‌القرای و ملی می‌باشد. چرا که تجربه این چند سال نشان داد که گرایش یکسویه به نظریه «ام‌القرای» آن هم در زمانی که تشیع در جهان اسلام در اقلیت قرار دارد، می‌تواند مهم‌ترین حوزه مؤثر در امنیت ملی ما را از دست ما خارج کند. البته باید توجه داشت که غرض از خارج شدن این حوزه به معنی آن نیست که ما باید افغانستان را اشغال کنیم. تصویری که در برخی از دست‌اندرکاران این نظر را ایجاد کرد که «حکومت برمشتی مردم مظلوم و بحران زده که افتخاری ندارد». بلکه به معنی آن است که بتوانیم از طریق تحرک دیپلماتیک محیطی امن در شرق ایران ایجاد کنیم. امنیت در شرق ایران به معنی زایش قدرت اعمال نظر در غرب ایران برای ما است.

در سیاست همیشه آن چه که موجب شکست است عجلولانه تصمیم گرفتن و به سرعت واکنش بروز دادن است. چرا که سیاست قلمرو و تحکم و حوزه رادیکال فرامین است به همین دلیل به همان اندازه که می‌تواند به سرعت اقتدار را یک شبه از گروهی به گروهی دیگر منتقل کند، قادر است یک کشور را در موقعیت کوچه بن‌بست قرار دهد. یعنی امکان مانور و تحرک آن‌ها را بسیار محدود کند. امیدواریم دست‌اندرکاران تدوین تئوری امنیت ملی ما از تجربیات ربع قرن اخیر پند گرفته و میدان تحرک ژئوپلیتیک ویژه کشور را با توجه به نکات گفته شده، کشف کنند.

پی‌نوشت:

۱- می‌گویند کتاب مورد علاقه صدام حسین، کتاب نبرد من آدولف هیتلر بود. بی‌مناسبت نبود که امام در برخی از سخنرانی‌های خود در زمان جنگ، صدام و صدامیان را با هیتلر مقایسه می‌کردند.